

توانبخشی مبتنی بر جامعه و آموزش و پرورش فراگیر*

مژگان فرهید**

(دریافت: ۸۲/۳/۱۱ تجدید نظر: ۸۲/۵/۹ پذیرش: ۸۲/۵/۲۰)

چکیده

کودکان بسیاری بر اثر نقص‌های حرکتی، شنوایی، بینایی و ذهنی، با ناتوانی‌هایی مواجه هستند که همیشه با آن‌ها باقی خواهد ماند. بدون هیچ تردیدی روشن است که خدمات آموزشی و توانبخشی موجود برای برطرف کردن نیازهای این افراد، کافی نیست، و این افراد از فرصت‌های کافی برای پیوستن به زندگی اجتماعی و اشتغال به کار، محروم هستند. ایجاد نگرش مثبت نسبت به افراد دارای ناتوانی، فراهم نمودن فرصت‌های برابر و یکسان برای آن‌ها، شناخت نیازهای مختلف افراد و ارزش گذاری به آن‌ها و بالا بردن آگاهی افراد جامعه، شیوه‌های مبارزه با این محرومیت موجود هستند. در چنین وضعیتی، آموزش و پرورش فراگیر و به دنبال آن طرح توانبخشی مبتنی بر جامعه مطرح می‌گردد. اصول سیستم‌های آموزشی و توانبخشی مذکور براین اصل انسان گرایانه استوار است که انسان باید به عنوان یک کل یکپارچه و سازمان یافته شناخته شود و همه کودکان حتی کودکان دارای ناتوانی، باید از آموزش برای ارتقای کیفیت زندگی، برخوردار گردند و در این راستا بر این عقیده پافشاری می‌نمایند که باید همه موانع را از پیش روی برداشت و با فراهم کردن امکانات و تسهیلات، شرایط برای آموزش فراهم گردد. آموزش و پرورش فراگیر و توانبخشی مبتنی بر جامعه با اصل قراردادن نیازها، تفاوت‌ها و ایجاد خودپنداره مثبت در افراد دارای ناتوانی، بدون در نظر گرفتن ناتوانی‌ها، احساس لذت بردن و اعتماد به نفس را ایجاد کرده و سبب خواهد شد که افراد دارای ناتوانی، حداکثر موفقیت در حد توان خود را، کسب نمایند. در سایه چنین ارتباط و هماهنگی است که افراد دارای ناتوانی از ارزش، شان و مقام برابری در جامعه برخوردار خواهند شد و تجربه موفق از عملکردهایی که توانایی آن را دارند، کسب خواهند نمود.

واژه‌های کلیدی: توانبخشی مبتنی بر جامعه و آموزش و پرورش فراگیر

*این تحقیق در پژوهشکده کودکان استثنایی انجام شده است.

**عضو هیأت علمی پژوهشکده کودکان استثنایی Email: mfarahbod2002@yahoo.com

مقدمه

«حق ذاتی افراد معلول^۱ این است تا به کرامت انسانی آن‌ها احترام گذارده شود. افراد معلول باید صرف نظر از نژاد، ماهیت و شدت معلولیت^۲ و ناتوانی‌شان، از حقوق اساسی مشابهی برخوردار باشند.»

این مطلب، بخشی از بیانیه جهانی سازمان ملل در سال ۱۹۷۵ در خصوص افراد معلول بوده است که پس از آن مفهوم برابری توسعه بیشتری یافت. اصل حقوق برابر برای افراد معلول و غیرمعلول دلالت بر این دارد که نیازهای هر فرد از اهمیت برابر برخوردار است. بدین ترتیب باید روشی را بکار گرفت که برای هر فرد فرصت مشارکت را فراهم سازد. این موضوع همچنین بیانگر آن است که اصل فوق باید در تمام جوامع و فرهنگ‌ها بکاربرده شود. بدیهی است که باید موانع موجود که مانع بهره‌مندی معلولین از حقوق شهروندی می‌شود و مشارکت آن‌ها را در زندگی اجتماعی محدود می‌کند برداشته شوند. قابل دسترس ساختن آموزش باید برای همه، گامی مؤثر در جهت مساوات باشد.

در برنامه اقدام جهانی، خاطرنشان شده است که معلولیت حاصل اختلال در رابطه بین افراد معلول و محیط زندگی است و هنگامی روی می‌دهد که موانع فرهنگی، فیزیکی و اجتماعی، باعث عدم دسترسی معلولان به نظامها و سیستم‌های مختلف اجتماعی شود که برای سایر شهروندان فراهم است. بر این اساس، معلولیت به معنی فقدان یا محدودیت فرصت‌ها در راه مشارکت در زندگی اجتماعی، در سطحی همانند با دیگران است و از این رو در بحث برابری فرصت‌ها به این نکته توجه می‌شود که نظام کلی جامعه برای تمام افراد قابل دسترسی باشد، از جمله محیط فیزیکی و فرهنگی، آموزشی، خدمات اجتماعی، فرصت‌های شغلی و....

در چند دهه اخیر، آموزش^۳ و توانبخشی^۴، دستخوش تحولات و نگرشهای گسترده‌ای شده است. به طوری که از ارائه یک سری آموزش‌ها و اقدامات توانبخشی و دستیابی به نهایت توانایی فرد معلول فراتر رفته و یک زندگی اجتماعی و الحاق فرد معلول به جامعه را مدنظر قرار می‌دهد. بعد از چندین دهه توانبخشی در مؤسسات، کاملاً مشخص شده است که کار آنان در زمینه کیفیت و کارآیی مثبت نبوده است. بنابراین طرح توانبخشی مبتنی بر جامعه^۵ مطرح گردید.

از طرف دیگر ارائه آموزش استثنایی^۸ در قالب آموزش مبتنی بر جداسازی، تجارب مثبتی به همراه نداشت. بنابراین ایجاد بستری مناسب که بتواند پذیرای کلیه کودکان و دانش‌آموزان با نیازهای ویژه در جامعه باشد، امری ضروری بنظر آمد و ازاین طریق اهمیت پرداختن به آموزش و پرورش فراگیر^۹ مشخص‌تر گردید. رشد شناخت و آگاهی افراد دارای ناتوانی، انتظار آنان از آموزش و خدمات توانبخشی از یک طرف و توصیه سازمانهای جهانی در مورد ضرورت مشارکت کامل و تضمین برابری فرصتها^{۱۰} برای تحقق شعار «جامعه برای همه» از طرف دیگر، مستلزم تغییرات محیطی و دگرگونی جدی در شرایط معلولین است بگونه‌ای که این افراد بتوانند، خود را با شرایط محیط وفق دهند و به یک زندگی عادی دست پیدا کنند. براین اساس معلولیت نمی‌تواند یک ویژگی و مشکل فردی باشد، بلکه محدودیتی است از طرف جامعه که مانع مشارکت این افراد در زندگی اجتماعی می‌شود. در نتیجه قاندرسازی معلولین وابسته به رفع موانع فیزیکی، اجتماعی، فرهنگی و نگرشی است و در صورت رفع این موانع، هرکس به فراخور ویژگی‌ها و توانایی‌های خود، می‌تواند از فرصت‌ها و امکانات موجود در جامعه، استفاده نماید.

توانبخشی مبتنی بر جامعه

از دیدگاه سازمان بهداشت جهانی^۹، یونسکو^{۱۰} و سازمان جهانی کار^{۱۱}، توانبخشی مبتنی بر جامعه راهبردی در درون برنامه توسعه جامعه، به منظور اجرای توانبخشی، عدالت اجتماعی و پیوستن تمامی افرادی که به نوعی ناتوانی دارند به جامعه است. توانبخشی مبتنی بر جامعه، سیاست و راهکاری در توسعه و رشد اجتماع در زمینه توانبخشی و یکسان سازی فرصت‌ها و هماهنگی اجتماع برای کلیه افراد دارای ناتوانی است.

از قرن‌ها پیش، باورهای غلط، نگرش‌ها و رفتارهای افراد عادی و سالم، بر سرنوشت افراد دارای ناتوانی تأثیر گذاشته و همچنان نیز تأثیر می‌گذارد. این واکنش‌ها در قالب مجموعه‌ای از رفتارها نمود پیدا کرده‌اند که عبارتند از:

۱- حذف^{۱۲}

۲- نوانخانه^{۱۳}

۳- مراقبت موسسه‌ای^{۱۴}

۴- تلفیق^{۱۵}

۵- خودشکوفایی و احساس توانایی^{۱۶}

از بین بردن افراد دارای ناتوانی، تفکری بود که از واکنش حذف ناشی می‌شد و تعبیر نادرست از نظریه داروین مبنی بر «بقاء نوع برتر»^{۱۷} سبب شده است که در حال حاضر نیز در برخی جوامع این سیاست که چگونه قشر آسیب پذیر، حذف شوند، حاکم باشد.

در اروپا در اوایل قرن ۱۶ میلادی اولین نوانخانه به عنوان تلاش برای کمک به افراد دارای ناتوانی، ضعیف، کم توان ذهنی، افراد مسن، بیکار، کودکان یتیم و همچنین افراد بدون منبع در آمد، توسط شهرداری تأسیس شد. علت اصلی تأسیس این نوانخانه‌ها جلوگیری از جذب افراد نیازمند، کم توان و ناتوان به گروههای شورشی بود. از اواسط قرن ۱۹ میلادی به دنبال رشد نگرشهایی از قبیل دموکراسی، تفکر انسانگرایانه، امنیت اجتماعی و سایر رویکردهای علمی در ارتباط با موضوع فقر، پدیده نوانخانه با اضمحلال مواجه شد و جایگاه خود را به مراقبت موسسه‌ای سپرد.

نخستین مرکز بزرگ نگهداری از افراد دارای ناتوانی در اروپا در سال‌های ۱۶۷۰ تا ۱۶۷۷ توسط لویی چهاردهم^{۱۸} در پاریس تأسیس شد. سال‌ها پس از آن، مؤسسات شبانه‌روزی تأسیس شد و مراجعین نیز به گروههای مجزا تقسیم می‌شدند. در این زمان مراکز توانبخشی، آموزش ویژه، درمانی و آموزش حرفه‌ای و همچنین مؤسساتی برای نگهداری گروههای مختلف افراد دارای ناتوانی تأسیس گردید. این مرحله بعد از جنگ جهانی دوم از طریق واکنش تلفیق پی‌گیری شد.

پس از جنگ جهانی دوم، همزمان با رشد اقتصادی در برخی کشورهای غربی و افزایش تأسیس مؤسسات جدید برای افراد دارای ناتوانی، تعداد والدین که تمایل به نگهداری فرزند ناتوانشان در منزل را داشتند، افزایش یافته بود. رفاه بیشتر، افزایش میزان تحصیلات و بهبود وضعیت خانه و خانواده، از دلایل این امر مهم محسوب می‌شدند. امکاناتی از قبیل مراقبت های روزانه و وجود متخصصین سیار، برای کمک به این گونه خانواده ها در نظر گرفته شده بود.

هنگامی که محققین نتایج حاصل از توانبخشی در منزل و ترویج خود مراقبتی را با توانبخشی مبتنی بر مؤسسات مقایسه کردند، متوجه ارزش برابر و یا حتی بیشتر توانبخشی در منزل شدند. به دنبال درمان در خانه به عنوان اولین گام، بسیاری از کشورها تلاش خود را جهت دستیابی به تلفیق اجتماعی از قبیل یکپارچه سازی درخانه، مدرسه، آموزش حرفه‌ای، تسهیلات تفریحی، ورزشی و ... آغاز کردند.

در کشورهای صنعتی، رویکرد تلفیق اجتماعی، به تدریج جانشین مراقبت مؤسسه‌ای شد. البته هیچ کس با این حقیقت که در برخی موارد، بهترین روش نگهداری افراد دارای ناتوانی، مراقبت مؤسسه‌ای است، مخالفتی ندارد. ممکن است میزان ناتوانی افراد درحدی باشد که نیاز به مراقبت ۲۴ ساعته داشته باشند که از عهده اعضای خانواده نیز برنیاید و یا اینکه مراقبت از آنها بسیار مشکل بوده و یا به تجهیزات خاص تکنیکی نیاز داشته باشد که در خانه این امر امکان پذیر نگردد. اما در کنار تمامی مسایل باید به این موضوع اشاره کرد که هر فرد دارای ناتوانی و کم توان، باید بتواند نیازهای خود را در زمینه فعالیت در سطح جامعه و داشتن یک زندگی با عزت توأم با استقلال و اعتماد به نفس، بر آورده کند. این مطلب، واکنش خود شکوفایی و احساس توانایی است که هدف برنامه‌های توانبخشی نیز می‌باشد، هدفی که امروزه به آن بهای زیادی داده نمی‌شود.

توانبخشی مبتنی بر جامعه با این مفهوم آغاز شد که هسته اصلی فعالیت، محیط زیست عادی و خانه معلولین باشد و با آموزش خانواده، به معلول کمک شود که امور شخصی خود را انجام دهد. اما بتدریج این رویکرد نیز مفاهیم پیچیده‌تری را در بر گرفت به طوریکه استراتژی پذیرفته شده همگام با سیاست‌های توسعه اجتماعی در جهت تحقق اهداف زیر به اجرا در می‌آید :

۱- ایجاد فرصت‌های برابر

۲- پیوستگی و الحاق اجتماعی معلولیت از طریق تلاش و مشارکت افراد دارای ناتوانی، خانواده‌ها، افراد جامعه و همکاری کادر خدمات بهداشتی، درمانی، آموزشی و حرفه‌ای.

رویکرد جدید یک حرکت تخصصی است که نیاز به همکاری‌های بین بخشی دارد و در خدمات یک سازمان خلاصه نمی‌شود. بنابراین برنامه های توانبخشی مبتنی بر جامعه

برای شروع و پایدارماندن، نیاز به همکاری و مساعدت هفت بخش مربوط را دارد که عبارتند از :

- ۱- افراد دارای ناتوانی
 - ۲- خانواده افراد دارای ناتوانی
 - ۳- جامعه
 - ۴- دولت (محلی یا منطقه‌ای، ملی- بین المللی)
 - ۵- سازمان‌های غیردولتی محلی، منطقه‌ای، ملی و بین المللی
 - ۶- متخصصین پزشکی، متخصصین علوم بهداشتی، مربیان، متخصصین علوم اجتماعی و سایر تخصص‌ها
 - ۷- بخش خصوصی
- درسایه همکاری و شرکت همه جانبه هفت گروه فوق الذکر، توانبخشی مبتنی بر جامعه خواهد توانست سیاستها و برنامه‌های خود را به اجرا در آورد و جایگاه صحیح افراد دارای ناتوانی را به آن‌ها بازگرداند. سیاستگذاری برنامه‌های توانبخشی مبتنی بر جامعه براساس اجزاء ذیل می‌باشد :

- ایجاد نگرش مثبت نسبت به افراد دارای ناتوانی
- پیش بینی سرویسهای خدمات توانبخشی عملکردی
- ایجاد فرصتهایی در زمینه منبع در آمد در سطح خردوکلان
- تدارک و پیش بینی فرصت های آموزشی و تربیتی
- پیش بینی تسهیلات مراقبتی
- پیشگیری از عوامل مسبب ناتوانی
- مدیریت، کنترل و ارزیابی

باید توجه داشت که اثرگذاری و اثرپذیری کلیه اجزای برنامه توانبخشی مبتنی بر جامعه، هماهنگی و اجرای دقیق سیاست‌های مطرح شده را می‌خواهد که خود در سایه مدیریتی مؤثر تحقق خواهد یافت. آموزش افراد باید زیر نظر یک مدیریت مؤثر صورت گیرد و اطلاعات باید برای حصول اطمینان از رسیدن به هدف موردنظر جمع‌آوری، بازبینی و ارزیابی شوند.

آموزش و پرورش فراگیر

«ما همه دولت‌ها را فرا می‌خوانیم و به آن‌ها قویاً توصیه می‌کنیم که اصل آموزش فراگیر را به عنوان یک قانون یا سیاست اتخاذ نمایند.»

«بیانیه سالامانکا»^{۱۹}، کنفرانس جهانی آموزش نیازهای ویژه، اسپانیا، ۱۹۹۴»

آموزش حق تمام کودکان است و آموزش فراگیر قصد دارد تا از دستیابی تمامی کودکان به یک آموزش مناسب و مؤثر در جامعه خودشان اطمینان حاصل کند. برای هرگونه بحث در رابطه با تعریف آموزش فراگیر، لازم است که از بیانیه سالامانکا و ساختار عملکردی آن (یونسکو ۱۹۹۴) به عنوان نقطه عطف استفاده شود. این بیانیه باردیگر حق "آموزش را برای تمام افراد تصدیق و تایید می‌کند و این حقوق همانگونه که در بیانیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ محفوظ داشته شده بود، دوباره توسط مجمع جهانی در سال ۱۹۹۰ در مورد آموزش همگانی تکرار شد. جدای از تفاوت‌های فردی، این بیانیه از قوانین استاندارد سازمان ملل متحد سال ۱۹۹۳ در مورد تساوی و برابری فرصت‌ها صحبت کرد که بر اساس این قوانین آموزش کودکان دارای ناتوانی باید بخشی لازم از سیستم آموزشی باشد. برخی از این قوانین عبارتند از:

۱- هر کودکی از حق اساسی برای آموزش برخوردار است و باید به او فرصت لازم برای رسیدن به سطح قابل قبولی از یادگیری و نیز حفظ آن داده شود.

۲- هر کودکی از ویژگی‌ها، علایق، توانایی‌ها و نیازهای یادگیری منحصر به فردی برخوردار است.

۳- سیستم‌های آموزشی باید به گونه‌ای طراحی شوند و برنامه‌های آموزشی نیز باید طوری باشند که تنوع وسیعی از این خصوصیات، ویژگی‌ها و نیازها را برآورده سازد.

۴- افرادی که نیاز به آموزش ویژه دارند باید به مدارس و مؤسساتی دسترسی داشته باشند که آن‌ها را با تعلیم و تربیت و آموزش کودک محور، تطبیق دهد و برنامه‌های آموزشی آن‌ها بر این اساس استوار باشد.

۵- مدارس با جهت‌یابی فراگیر، موثرترین وسیله در جهت مبارزه با نگرش‌های تبعیض‌آمیز، ایجاد جوامع خوشایند، تأسیس انجمن فراگیر و دستیابی همگانی به آموزش هستند، علاوه بر این، این مدارس برای اکثریت کودکان، آموزش مؤثری را فراهم

می‌کند، کارآیی و توانایی آن‌ها را بهبود می‌بخشد و سرانجام مقرون به صرفه‌ترین سیستم آموزشی است.

آموزش فراگیر برخلاف آموزش تلفیقی که کودک به عنوان یک مسئله می‌بیند، الگوی اجتماعی ناتوانی را دنبال کرده و به جای کودک، سیستم رابه عنوان یک مشکل می‌داند. بنابراین در این نوع آموزش، مدرسه و سیستم آموزشی به عنوان یک کل، باید برای برخورد و رویارویی با نیازهای تمامی افراد تغییر کنند. برای اینکه این مطلب راحت‌تر در ذهن جا بیفتد، باید گفت که آموزش تلفیقی، در مورد «مدرسه رفتن» است، در صورتیکه آموزش فراگیر به معنای «شرکت در مدرسه» است. اما باید توجه داشت که مسئله مهم، عدم تمرکز بر روی مدرسه است. همچنین باید به خاطر داشت که آموزش و تعلیم و تربیت فراگیر، وسیع‌تر از مدرسه است. باید تعدادی از راهبردها در جامعه بکار روند تا این مسئله را که همه کودکان به یک اندازه می‌توانند به آموزش دسترسی داشته باشند، تضمین کند.

تفکر اصلی در ارتباط با فراگیرسازی^{۲۰} در بسیاری از اسناد بین‌المللی گذشته مشاهده می‌شود. برخی از مهم‌ترین اسناد عبارتند از عهدنامه حقوق کودک^{۲۱} (۱۹۸۹)، بیانیه جهانی جامیتن مبنی بر آموزش برای همه^{۲۲} (۱۹۹۰) و قوانین استاندارد مبنی بر برابری فرصتها برای افراد مبتلا به ناتوانی (۱۹۹۳) و بیانیه سالامانکا و چارچوبی برای عملکرد تطبیق یافته در کنفرانس جهانی مبنی بر آموزش نیازهای ویژه^{۲۳} (۱۹۹۴).
رئوس مطالب مطرح در عهد نامه حقوق کودک (۱۹۹۸)، عبارتند از:

حق مورد تبعیض واقع نشدن (اصل ۲)، حق زندگی کردن با اعضای خانواده و حق اینکه هر کودک دارای ناتوانی باید از مراقبت ویژه برخوردار باشد (اصل ۹)، همچنین بر طبق این عهدنامه، آموزش و پرورش باید سبب رشد شخصیت کودک، استعدادها و توانایی‌های جسمی و ذهنی او در حد ممکن شود. این مطلب بدین معنی است که آموزش و پرورش، باید کودک را برای یک زندگی فعال در بزرگسالی آماده کند. همچنین باید برای والدین کودک، هویت فرهنگی او، زبان و ارزشهای دیگران، احترام قایل شود. (اصل ۲۹ و ۳۰)

در قوانین استاندارد از جمله برابری فرصتها برای افراد دارای ناتوانی (۱۹۹۳) چنین مطرح شد که مجریان آموزش و پرورش عادی می‌توانند مسئولیت آموزش افراد دارای

ناتوانی در نظام یکپارچه را نیز بر عهده گیرند. آموزش افراد دارای ناتوانی باید جزء لاینفک طراحی آموزش ملی، برنامه‌ریزی درسی و سازمان‌بندی مدارس باشد.

در سال ۱۹۹۴، در گردهمایی جهانی مبنی بر آموزش نیازهای ویژه بیانیه‌ای تنظیم گردید. این بیانیه، اصول مطرح شده در بیانیه جامتین و قوانین استاندارد را مورد تأکید قرار داده و چنین مطرح نمود که «مدارس باید تمامی کودکان را صرف نظر از مسایل زبانی، عاطفی، اجتماعی، هوشی، جسمی و سایر وضعیت‌ها بپذیرند». این اصل شامل کودکان دارای ناتوانی و با استعداد، کودکان خیابانی و کودکان شاغل، کودکانی از جمعیت‌های عشایرنشین و روستایی، کودکانی از اقلیت‌های مختلف فرهنگی، زبانی و نژادی و کودکانی از مناطق حاشیه‌ای و فقیرنشین و یا تمامی گروه‌های موجود، خواهد شد. در متن این بیانیه، واژه «نیازهای ویژه آموزشی»، در مورد کودکان و نوجوانانی بکار می‌رود که بدلیل ناتوانی یا مشکلات یادگیری، نیازهای ویژه‌ای دارند. (بیانیه سالامانکا اصل ۳) هدف آموزش فراگیر برای فراهم کردن آموزشی با کیفیت مطلوب برای کسانی که از آموزش و پرورش عادی جدا شده‌اند و یا حضور آن‌ها در مدارس محدود شده است، با هدف فراهم کردن آموزش مبتنی بر جامعه برای همگان همسویی دارد. آموزش فراگیر، باعث کنار هم قرار گرفتن توانبخشی مبتنی بر جامعه، بیانیه آموزش نیازهای ویژه و ابتکار آموزش برای همه می‌شود.

در مورد سیاست آموزش فراگیر، باید اطمینان حاصل شود که :

۱- به عنوان یک مسئولیت برای همه در سیستم مدارس به رسمیت شناخته می‌شود.

۲- ملی است و برای همه کسانی که به آن نیاز دارند قابل دستیابی است .

۳- با حذف موانع گوناگون قابل دسترسی است.

۴- به عنوان بخشی از سیستم مدارس عادی و غیر متمرکز است.

۵- تلفیق یافته است؛ به کودکان دارای نیازهای آموزشی ویژه فرصت می‌دهد تا در محیطی با حداقل محدودیت آموزش ببینند، ضمن اینکه نیازهای آموزشی ویژه کودک بر آورده می‌شود.

۶- انعطاف پذیر و کودک محور است و محتوای آن زندگی محور است تا فرد محور.

۷- جامع است و به نیازهای کودکان در سرتاسر دوره کودکی توجه می‌کند.

۸- در تمامی سطوح، هماهنگ است.

۹- تخصصی است، به وسیلهٔ معلمان آموزش دیده و متعهد اجرا می‌شود.

۱۰- واقع‌گراست و واقعیت‌های اقتصادی، فنی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کشور مورد توجه قرار می‌گیرد.

از آنجا که ماهیت آموزش و پرورش فراگیر، تفاوت بنیادی با آموزش و پرورش مجزا و ویژه دارد، مدیریت آن نیز از این تفاوت‌ها مستثنی نخواهد بود. در واقع در چنین ساختار مدیریتی، تصمیم‌گیری را می‌توان تصمیم‌گیری مبتنی بر مدرسه نامید. بدین معنی که تصمیمات اصلی در مورد سیاست‌ها، فعالیت‌ها، خدمات و برنامه‌های آموزشی در سطح مدرسه و با درگیر کردن تمامی پرسنل مدرسه اعم از مدیریت مدرسه، معاونین مدرسه، معلمان، دانش‌آموزان، متخصصان و والدین، حول محور دانش‌آموزان و نیازهای وی گرفته می‌شود. برای رسیدن به چنین سیاستی لازم است که آماده‌سازیهایی در مدرسه صورت گیرد تا بتوان از نقش‌های هر کدام از اعضای درگیر در اجرای این کار اطمینان حاصل کرد.

مبانی انسان‌گرایانهٔ مشترک بین آموزش فراگیر و توانبخشی مبتنی بر جامعه

یکی از متمایزترین جنبه‌های حیات معنوی هر فرد، شخصیت او می‌باشد. شخصیت هر فرد، همان الگوی کلی یا همسازی ساختمان بدنی، رفتار، علائق، استعدادها، توانایی‌ها، گرایشها و صفات دیگر او می‌باشد. یکی از موضوعات مهم نظریه‌پردازان روانشناسی، خودپنداره^{۲۴} است. در بسیاری از کشورها و در رابطه با طرح‌هایی که به اجرا در آمده است، به خودپنداره به عنوان جزء مهمی از شخصیت کودکان پرداخته شده است.

خودپنداره تصویری است که هر شخص از خود دارد، همیشه همراه اوست و برای معرفی خود، هر فرد آن را مطرح می‌کند. نکات مهمی که در مورد خودپنداره مطرح است به شرح ذیل می‌باشد:

۱- خودپنداره تابع یادگیری است.

۲- دوران اولیه یادگیری نقش بسیار آشکاری در رشد بعدی خودپنداره و تحول رفتار دارد.

۳- خودپنداره، جنبه‌های مهمی از زندگی، نظیر سازگاری عمومی، سطح اضطراب و پذیرش دیگران را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

۴- بنظر می‌رسد که خود پنداره رابطه معنی‌داری با تفاوت‌های بین فردی دارد و از این جهت می‌تواند موضوع مناسبی برای مطالعه باشد. مطالعه این تفاوت‌ها به خصوص برای کودکانی که خودپنداره آنها هنوز در حال شکل‌گیری است یا کودکانی که به هر دلیلی با دیگران متفاوت هستند، مانند کودکان آسیب‌پذیر و یا آنهایی که دارای نیازهای آموزشی ویژه هستند، بسیار مهم و ضروری است. زیرا مقایسه این کودکان با همسالان عادی آنها به سهولت می‌تواند منجر به احساس حقارت در آنها شود.

کسب موفقیت، بخش مهمی از اهداف آموزش در مدرسه و یادگیری سایر مهارت‌ها را تشکیل می‌دهد. هر نظام آموزشی تعاریف خاصی از موفقیت و شکست را مطرح می‌کند. در اکثریت مواقع، موفقیت «رسیدن به یک نتیجه از پیش تعیین شده» است و این تعریف یعنی نادیده انگاشتن تفاوت‌ها، ویژگی‌ها و نیازهای فردی. بی شک بسیاری از دانش‌آموزانی که به عنوان دانش‌آموزان دارای ناتوانی، شناسایی شده‌اند، از توانمندی‌ها و قابلیت‌هایی برخوردارند که می‌توانند عدم پیشرفت تحصیلی خود را به کمک آنها جبران کنند. متأسفانه این نوع نگاه به موفقیت، پیشرفت این کودکان را با مشکل مواجه می‌کند و سبب تقویت خود پنداره منفی خواهد شد و جبران چنین شکستی نیز بسیار دشوار خواهد بود. در یک چنین وضعیتی، بنظر می‌رسد مدارس عادی برای این کودکان، محیطی نامناسب فرض شود. در چنین مواردی، شکست‌های پیاپی تحصیلی، دلسردی و سرخوردگی در کودکان دارای ناتوانی ایجاد می‌کنند و این امر، علاوه بر عزت نفس تحصیلی، عزت نفس عمومی و احساس ارزشمندی آنها را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. در این شرایط وجود کودک دارای ناتوانی دیگر، کمکی به بهبود شرایط نخواهد کرد زیرا در این موارد، کودکان، خود را با کودکان عادی مقایسه می‌کنند نه با هم‌تایان خود.

در چنین وضعیتی، آموزش و پرورش فراگیر و به دنبال آن طرح توانبخشی مبتنی بر جامعه مطرح می‌گردند. اصول سیستم های آموزشی و توانبخشی مذکور بر این اصل مهم انسان گرایانه، استوار است که انسان باید به عنوان یک کل یکپارچه و سازمان یافته شناخته شود و همه کودکان حتی کودکان دارای ناتوانی، باید از آموزش برای «ارتقای

کیفیت زندگی^{۲۵} «برخوردار گردند و در این راستا بر این عقیده پا فشاری می‌نمایند که باید همه موانع را از پیش روی برداشت و با هم‌فراهم کردن امکانات و تسهیلات، شرایط را بر آموزش فراهم نمود.

در رویکرد انسان‌گرایانه بر این نکته تأکید می‌شود که شخص باید به خودشکوفایی برسد یعنی همیشه در راه رسیدن به خودشکوفایی، از تمامی ظرفیت و توانایی فرد بهره‌برداری شود، چرا که تنها در این حالت است که به خودپنداره مثبت خواهد رسید و طبیعتاً با اعتماد و اطمینان بیشتری برناملازمات غلبه می‌نماید و از این طریق در جریان زندگی عادی قرار می‌گیرد.

پر واضح است که حذف کودکانی به بهانه ضعف یا ناتوانی در بخشی از عملکردها نه تنها این امکان را فراهم نمی‌کند که تجربه موفقی از عملکردهایی که توانایی آن را دارند از خود نشان دهند، بلکه موجب می‌شود که این افراد وابسته، منزوی و سربار اطرافیان جامعه خود شوند. در حالی که آموزش فراگیر و توانبخشی مبتنی بر جامعه با اصل قرار دادن نیازها، تفاوتها و ایجاد خود پنداره مثبت در آن‌ها بدون در نظر گرفتن ناتوانیها، احساس لذت بردن و اعتمادبه نفس را ایجاد کرده و سبب خواهند شد که افراد دارای ناتوانی حداکثر موفقیت در حد توان خود را کسب نمایند.

تفاوت فرهنگی

گوناگونی فرهنگی به خودی خود، مسئله چالش برانگیزی است. این تفاوت فرهنگی نه تنها بین جوامع، بلکه در درون هر جامعه نیز وجود دارد. افراد حتی در یک محل یا شهر بزرگ می‌توانند از فرهنگ و آداب متفاوت برخوردار باشند، هر چند برخی از جوامع ممکن است ناهمگون‌تر از جوامع دیگر باشند. اما تقریباً در هر جامعه، گروهها یا افرادی وجود دارند که با توجه به موقعیت زمینه اجتماعی-اقتصادی، سن، جنس یا مذهب، خرده فرهنگها^{۲۶} را تشکیل دهند. همین فرهنگ، تأثیری بسیار قوی بر رفتارها، نگرشها و ارزشهای افراد می‌گذارد که خودتأثیر بسزایی در امر آموزش و توانبخشی دارد.

طرح توانبخشی مبتنی بر جامعه و به دنبال آن آموزش و پرورش فراگیر معتقد بر اصل «احترام به فرهنگها» می‌باشند و بر این عقیده‌اند که باید قوانین و راهکارهای آموزشی و توانبخشی را منطبق بر اصول و اعتقادات فرهنگی هر جامعه پایه‌گذاری نمود و نمی‌توان

قوانین مندرج ثابتی را در تمامی کشورها و جوامع به اجرا درآورد. هدف برنامه‌های توانبخشی مبتنی بر جامعه و آموزش و پرورش فراگیر، هماهنگ کردن کودکان دارای ناتوانی در مدارس است. کارکنان توانبخشی مبتنی بر جامعه ارتباط اساسی بین کودک و خانواده او در مؤسسات خانگی و نیز بین کودک و همتهای وی و معلمان او در مدرسه برقرار می‌کنند.

ارتباط بین آموزش و پرورش فراگیر و توانبخشی مبتنی بر جامعه

قرائن و شواهد بسیاری مبنی بر وجود ارتباط بین آموزش و پرورش فراگیر و توانبخشی مبتنی بر جامعه و لزوم این ارتباط از کشورهای مختلف به ویژه کینا، سوازیلند و... وجود دارند. فقط باید این نکته را یاد آور شد که مطالعه این شواهد نباید سبب الگو برداری بدون بررسی و اجرای بی‌چون و چرای آن‌ها در سایر کشورها بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های فرهنگی شود بلکه فقط یادآور این مسئله مهم است که این امر قابل اجراست و توجه به آن بسیاری از مشکلات جوامع را مرتفع خواهد کرد.

شکی نیست که حضور کودکان دارای ناتوانی در مدارس عادی، سیر زندگی آن‌ها را تغییر می‌دهد و امکان بهره‌برداری از آموزش را برای آن‌ها فراهم می‌نماید. توانبخشی مبتنی بر جامعه بطور آشکار، راهبردی ضروری برای ترویج و تبلیغ آموزش و پرورش فراگیر است. بطور ایده‌آل توانبخشی مبتنی بر جامعه بخشی از یک راهبرد آموزشی جامع را تشکیل می‌دهد که هدف آن ایجاد آموزش و پرورش فراگیر است. مدارس به کمک روش توانبخشی مبتنی بر جامعه، کودکان دارای ناتوانی را می‌پذیرند و پاسخگوی نیازهای آن‌ها در کلاس می‌باشند. با توجه به این مطلب چنین بنظر می‌رسد که :

- ۱- از موفقیت یک کودک دارای ناتوانی، معلمین احساس غرور و سربلندی می‌کنند.
- ۲- معلمین مسئولیت بیشتری را در قبال کودکان احساس می‌کنند.
- ۳- کودکان سالم مدرسه در پذیرش کودکان دارای ناتوانی به عنوان یک دوست عمل می‌کنند که این نوع مسئولیت‌پذیری اجتماعی را والدین و معلمین باید در کودکان ایجاد کنند.
- ۴- کارکنان توانبخشی مبتنی بر جامعه قادرند که برای تقویت نتایج مثبت، از خانواده‌های کودکان دارای ناتوانی پشتیبانی و حمایت کنند.

۵- موفقیت کودکان دارای ناتوانی در مدارس محلی، سبب افزایش آگاهی از معلولیت شده و این آگاهی، مبارزات علیه معلولیت و ناتوانی را که در رأس برنامه های توانبخشی مبتنی بر جامعه و آموزش و پرورش فراگیر است، تقویت می کند.

۶- والدین برای حمایت از رشد کودکان خود، به لحاظ آموزشی، انگیزه بیشتری را کسب می کنند.

بدین ترتیب با استقرار کودکان دارای ناتوانی در مدارس محلی و نیز بهبود ارتباطات، موفقیت های بیشتری کسب شد.

قرار دادن کودکان در واحدهای تخصصی که ضمیمه به مدارس جدید و امروزی است، یکی از روشهای جدید است. این واحدها بیشتر در کشورهای غربی مشاهده شده است که البته اثر بخشی آنها نظیر مدارس استثنایی در غرب هنوز با سئوالات بسیاری روبروست. در سال ۱۹۸۹ طرح مسئله « نجات کودکان دارای ناتوانی » سبب شد که کلاس ویژه ای برای کودکان مبتلا به اختلالات و ناتوانی های یادگیری در مدارس تایلند ایجاد شود و تأسیس این کلاس در پاسخ به نیازهای والدینی بود که فرزندان آنها در لیست انتظار مراکز مراقبت های روزانه بودند. هدف این کلاس ها، هماهنگ کردن تدریجی کودکان با یکدیگر بود که این هماهنگی ابتدا با زمان ناهار، بازی، ورزش، موسیقی و هنر شروع شده و به تدریج با دروس اصلی مدرسه ادامه پیدا کرد و این در حالی بود که یک معلم استثنایی نیز در کلاس نظارت داشت. این پروژه در زمینه هماهنگی کودکان دارای ناتوانی با سایر کودکان به موفقیت هایی دست پیدا کرد، گرچه با نقاط ضعفی نیز روبرو بود.

تمامی نمونه های موجود حاکی از وجود ارتباط بین آموزش و پرورش فراگیر و طرح توانبخشی مبتنی بر جامعه است و تأکیدی است بر این واقعیت که توانبخشی مبتنی بر جامعه و آموزش و پرورش فراگیر مکمل یکدیگرند.

در مدرسه آفریقایی کابل^{۲۷} در پیکا^{۲۸} که ۶۰۰ کیلومتر از پایتخت فاصله دارد، معلمان شیوه تدریس خود را کاملاً تغییر داده اند و این عمل، راه را برای آموزش کودکان دارای مشکلات یادگیری هموار کرده است. در سال ۱۹۶۶ که مدرسه کابل آغاز به فعالیت کرد، فقط ۴۰ دانش آموز و یک آموزگار داشت. اما در حال حاضر بالغ بر ۲۰۰ کودک و ۲۱۰ آموزگار در آن فعالیت دارند و این رشد به دلیل افزایش فرصت های شغلی

در منطقه بوده است. این مدرسه روش شناختی کودک به کودک را به اجرا درآورده است، کارکنان این مدرسه شرکت کودکان در آموزش و مداخله برابر دانش‌آموزان، والدین و آموزگاران را در امر آموزش تشویق می‌کنند و همانگونه که ذکر گردید، معلم این مدرسه، نقش هماهنگ کننده آموزش براساس روش شناختی کودک به کودک بر پایه قوانین مدرسه را ایفا می‌کند و عضوی از تیم آموزشی منطقه محسوب می‌شود. راهکار این مدرسه در انجام این امر مهم به شرح زیر است:

۱- آشنا نمودن کودکان به وظایف و حقوقشان

۲- آموزش فعالیت «گروه همکاری»^{۲۹} و حل مسئله

۳- تشویق دانش‌آموزان به شرکت در روند پرسش و پاسخ از منابع اطلاعاتی

۴- ارزیابی فرآیند آموزش توسط آموزگاران و دانش‌آموزان

۵- مشارکت دانش‌آموزان در فرآیند تصمیم گیری

۶- تأکید بر مسئله برابری جنس

۷- مشارکت والدین در آموزش کودکانشان

تمامی موارد فوق الذکر، نقش اساسی مدرسه را مورد تأکید قرار می‌دهد که این خود جزء اساسی فرآیند فراگیری است. پس از انجام این تغییرات، براساس نظر و عقیده وزیر آموزش و پرورش، گروههای کوچکی شکل گرفت بدین نحو که هر معلم آموزش دیده و با تجربه با ۵ نفر از کودکان دارای ناتوانی یادگیری در یک گروه قرار گرفتند. در همین بین، روش شناختی کودک به کودک نیز اجرا شد و ۳۰ کودک دارای مشکل یادگیری خارج از مدرسه در آن شرکت داشتند. این شیوه و روش همکاری، کودکان دارای مشکل را قادر ساخت که به همسالان و هموعان خود پیوندند و این گروه‌ها به عنوان نمونه، به سایر معلمان معرفی شدند. موفقیت مدرسه کابل توسط دانشگاه‌های بسیاری در زامبیا، انگلیس و آمریکا مورد بررسی و تحقیق قرار گرفت.

در سایر جوامع و کشورها نیز اقداماتی جهت «ارزش‌گذاری به کودکان دارای ناتوانی» اجرا شده است که حاصل آن ایجاد تغییرات مثبت در مدارس عادی، مشاغل و حتی نگرش‌های جامعه است. مثلاً یک معلم و یتنمی معتقد است که:

«من نمی‌توانم به زور یک کودک دارای ناتوانی را مجبور به یادگیری کنم. بهتر است او را تشویق به این کار نمایم.» در نپال، یمن، فلسطین و ویتنام بکارگیری روش کودک به کودک سبب می‌شود تا مدارس، توجه و تمرکز بیشتری به کودکان داشته، در زمینه آموزش فعال‌تر بوده و با آغوش بازتری پذیرای کودکان باشند.

در نپال تعداد زیادی از کودکان بدون توجه به میزان ناتوانی و معلولیت، فرصت آموزش نداشتند. در مناطقی که طرح توانبخشی مبتنی بر جامعه اجرا شد، شرایط متفاوتی حاکم شد. والدین اولویت فراگیری را به فرزندان دارای ناتوانی خود داده، معتقد شدند که «کودک دارای ناتوانی بدلیل عدم توانایی در زمینه کار کردن و کمک به آنها در مزارع بهتر است به دنبال آموزش و فراگیری برود.» این طرح در مراحل اولیه اجرا، یعنی در سال ۱۹۸۶ به علت پنهان نمودن کودکان دارای ناتوانی، با مشکلات بسیاری مواجه شد اما بعد از چند سال به کمک تأثیر گذاری بر عقاید مذهبی و نه مقابله با این عقاید، به کار خویش ادامه داد و بسیار موفق نیز شد.

با توجه به مثالهای ذکر شده و موجود، همچنین اصول مطرح در طرح توانبخشی مبتنی بر جامعه و آموزش و پرورش فراگیر، نقاط مشترک آنها را به عنوان شاخصهای موفقیت و نیازهای تعلیمی آنها می‌توان بدین صورت بیان نمود که: طرح توانبخشی مبتنی بر جامعه و آموزش و پرورش فراگیر باید به عنوان مکمل یکدیگر به شمار آیند؛ هر دو معتقد به ارزش، شأن و مقام برابر همه کودکان بوده و بر این اصل استوارند که نباید تبعیضی از نظر کمک به آنها صورت گیرد؛ هر دو اولویت دادن و مقدم شمردن نیازهای کودکان؛ تغییر نگرش مردم از نظر اجتماعی و حرفه‌ای؛ توسعه روش شناختی کودک به کودک؛ مطرح نمودن والدین بعنوان فعالان طرح و شناسایی و ارزش گذاردن به اختلافات و تنوع فرهنگ‌ها را به عنوان اصول اساسی خود مطرح نموده‌اند. همچنین به این اصل بسیار مهم معتقدند که:

«تعلیم بسیار فراتر از مدرسه رفتن است»

* شایسته است که به رسم ادب از جناب آقای دکتر علی‌اصغر کاکوجویباری، که به عنوان مشاور، در این پژوهش با دقت و تیزبینی، مرا مرهون هدایت های بی‌دریغ خود نموده‌اند، کمال تشکر را نمایم.

یادداشت‌ها:

- | | |
|---|---|
| 1) Handicapped Person | 2) Handicap |
| 3) Education | 4) Rehabilitation |
| 5) Community- Based Rehabilitation (C.B.R) | 6) Special Education |
| 7) Inclusive Education | 8) Equalization of opportunities |
| 9) World Health Organization(WHO) | 10) Unesco |
| 11) World work organization | 12) Elimination |
| 13) The Poorhouse | 14) Institution Care |
| 15) Integration | 16) Self- Actualisation and Empowerment |
| 17) Survival of the Fittest | 18) King louis XIV |
| 19) Salamanca | 20) Inclusion |
| 21) The Convention on the Rights of the Child | 22) The Jomtien world Dedaration on Education for All |
| 23) Theworld Conferenceon Special Needs Education | |
| 24) Self-Concept | 25)Quality of Life |
| 26) Sub-Culture | 27) Kabale |
| 28) Mpika | 29) Cooperative |

منابع

- اتول . برایان جان. (۱۹۸۸). *راهنمای خدمات توانبخشی بر جامعه*. (ترجمه عباس میکانی، ۱۳۸۰). تهران: نشر دانژه.
- اتول ، برایان جان، مک کانکی، روی. (۲۰۰۰). *گزارش بازدید کارشناسان یونیسیف از آموزش و پرورش/استثنایی در ایران*. (ترجمه سعید حسن‌زاده و محبوبه فرهادی، ۱۳۷۹). تهران: وزارت آموزش و پرورش، سازمان آموزش و پرورش استثنایی، پژوهشکده کودکان استثنایی.
- خطیب‌زاده، مینا. (۱۳۷۹). *پیدایش توانبخشی مبتنی بر جامعه*. بی نا.
- صدرالسادات، سید جلال، شمس اسفند آباد، حسن. (۱۳۸۰). *عزت نفس در کودکان با نیازهای ویژه*. تهران : انتشارات سازمان بهزیستی کشور و دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی .
- کاکو جویباری ، علی اصغر ، هوسپیان ، آلیس . (۱۳۸۱) . *مبانی فلسفی آموزش فراگیر*. تهران : نشر مشاهیر.
- گتزلز، جی. دبلیو. (۱۹۶۹) . *روانشناسی اجتماعی آموزش و پرورش* . (ترجمه یوسف کریمی، ۱۳۷۵). [تهران] : موسسه نشر ویرایش.
- مان ، نرمان ل . (۱۹۷۲) . *اصول روانشناسی (جلد اول)* . (ترجمه محمود ساعتچی، ۱۳۶۴). تهران : مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- میرخانی، سید مجید. (۱۳۷۸) . *مبانی توانبخشی (۱)* . تهران : انتشارات دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.
- نظری، احمد . (۱۳۸۰). *آموزش فراگیر*. دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی ، واحد توانبخشی مبتنی بر جامعه .
- هوسپیان ، آلیس. (۱۳۷۸). *مقدمه‌ای بر آموزش تلفیقی*. تهران : پژوهشکده کودکان استثنایی.

هوسپیان ، آلیس. (۱۳۸۱). مدیریت آموزش و پرورش فراگیر (جزوه آموزشی). تهران : پژوهشکده کودکان استثنایی.

Chalker, P., Wirz , Sh. _____. *The Relationship Between Inclusive Education and Community-Based Rehabilitation*. Center for International Child Health, Institute of Child Health, University College London.

Helander, E.(1999). *Prejudice and Dignity: An Introduction to Community-Based Rehabilitation(2nd ed.)*. United Nations Development Programme.

Miles,S.(2000).*Enabling Inclusive Education: Challenges And Dilemmas*. Paper Presented at: A Symposium on Development Policy Entitled "Children with Disabilities and the Convention on the Rights of the Child", Gustav Stresetman Institute, Bonn, Germany, October 27-29,2000.

Nanjundaiah, M.(2000).*Shift from Rehabilitation to Inclusion: "Implementation of Inclusive Education(IE) Through Rural Community-Based Rehabilitation (CBR) Programme of Seva-in-Action, India."*International. Special Education Congress 2000

Ofori- Addo, L., Worgbegi , N. and Tag, k. (1999). *Inclusive Education in Ghana*. ____.

Save the Children (Uk). (1998). *What is Inclusive Education Concept Sheet*.

Savolainen, H., Kokkala,H. and Alasuutari, H.(Eds). (2000).*Meeting Specials and Diverse Educational Needs: Making Inclusive Education a Reality*. Helsinki: Ministry for Foreign Affairs of Finland, Department for International Development Cooperation & Niilo Maki Institute.

Social Development Division, ESCAP. (2001). *Understanding Community-Based Rehabilitation*.

Tandrakusuma, H.(2001).*CBR Development and Training Center (CBRDTC)*. ____